

بمناسبت مرگ حاج مصورالملکی، مینیاتورپرداز کهن سال
اصفهان (۲۵ دی ماه ۲۵۳۶)

حاج مصورالملکی، مینیاتورپردازی که هرگز نخواهد مرد

با حرفهائی از:

استاد محمود فرشچیان و استاد مهدی شریفیان

روزی که مرگ به سراغش آمد، هشتاد و هشت سال داشت و آنانکه او را در روزهای پیش از مرگ دیده بودند، چنانش دیده بودند که در همه سالهای زندگی اش بود، یعنی پردوام، قوی دل، دلزنده و سرسخت و بااراده. روزیکه مرگ به سراغش آمد، روزی بود که مثل همیشه درخانه موزه ماندش، در میان گونه های هنر غوطه ور بود و داستان زیبایی هنر را در لابلای گچ بری ها، آئینه کاری ها، شیشه های رنگارنگ ارسی ها و بالاخره نقش و نگار بشمار تابلوهای پر نقش و رنگ میخواند و مرور میکرد. روزیکه مرد، همچنان روزهای گذشته ساعت ها در تماشای تابلوهایش حیران شده بود و ساعت ها درباره آنچه می تواند مینیاتور ایران را زنده



نگهدارد حرف زده بود. روزیکه مرد، دوازده سال بود که رعشه دست راستش - که همیشه بود اما در این دوازده سال بیشتر نیز شده بود - همچنان خیال او را ناآرام کرده بود و گاهی دلش از آنهمه رقص ناهنگام می گرفت. روزیکه مرد، چنان مرد که کسی ندانست این توانای قلمرو خط و نقش چگونه می توانست انچنان چالاک و تیز خط ها را بر جان کاغذها بنشاند و پیکاره و در فرصتی بسیار اندک تابلوئی عظیم و پرتصویر و پرشور و حال بیافریند.

حاج مصورالملکی را بسیاری آخرین بازمانده استادان نام آور هنر مینیاتور ایران، لقب داده اند و او را استادی دانسته اند که گونه های از خصلت مینیاتورپردازان قدیم ایران را در خط و سبک و اندیشه با خود داشت و هرچند گاهی باریقه ای از پرداختن به تجربه های تازه در کارهایش متجلی می باشد اما وفاداری بود که همچنان در مکتب نیاکان باقی ماند و با پرداختن به کارهایی عظیم اعتباری شایسته زمان خود بدست آورد. در دو هفته گذشته همه جا صحبت از او بود و اینکه جای خالی اش در هنر مینیاتور ایران همچنان خالی خواهد ماند. بیشترین حرف و بحث را درباره او شاگردان، همکاران و دوستانش داشته اند. همان هایی که فردای روز مرگش به اصفهان شتافتند تا در تشییع آن بزرگ مرد باریک اندیش، ظریف کار، باری بدوش کشند. در بازگشت این یاران و دوستان از اصفهان کوشیدیم تا با تنی چند از آنان حرف و گفتگویی درباره آن از دست رفته توانا در خط و نقش داشته باشیم. آنچه خواهید خواند و آنچه خواهید دید، حرف ها، تصویرها، طرح ها و تابلوهای است که دو استاد و همشهری هنرمند حاج مصورالملکی در اختیار ما گذاشته اند که یکجا سپاسگزارشان هستیم.

یوسف خانعلی

ستاد مهدی شریفیان:

حاج مصور، مینیاتور را
به «نهایت» رساند

استاد مهدی شریفیان، که یکی از مینیاتورپردازها و میناکارهای معروف است، وقتی می خواهد از سالهای آشنائی و شاگردی در محضر استادش حرف بزند، سخن را اینچنین آغاز می کند:

من از سن پانزده، شانزده سالگی بود که توانستم خدمت استاد بزرگ آقای حاج مصورالملکی برسم و حالا در حدود پنجاه سال از آن سالها میگذرد. اجازه بدهید من به صراحت بگویم که هرگز قادر نیستم درباره قدرت قلم او در طراحی و مینیاتور حرفی بزنم آنچنانکه اغلب هنرشناسان و کارشناسان هنرمند بدرستی نتوانسته اند از عهده این کار بر بیایند. بارها او را دیده بودم که با یک مقدار آب مرکب، با یک قلم نی روی یک صفحه کاغذ سفید چنان قدرت نمائی کرده بود که حیرت انگیز بود و در اندک وقتی کاری بزرگ را پایان می رساند که گاهی در مجموع دوساعت بیشتر وقت صرف آن نشده بود. کاری که توفاتر و با ارزش تر از تابلوئی می شد که شاید هنرمند دیگری در مدت دوسال می توانست آنرا بسازد. او پدر همه هنرمندان، مخصوصاً هنرمندان اصفهان بود. هر وقت که برای هنرمندان اصفهان در زمینه طرح اشکالی پیش می آمد، او با خوشروئی تمام راهنمائی

و کمک میکرد
● درباره شیوه کارش هم قدری صحبت کنید.

معمولاً همه آنهایی که قبلاً مینیاتور ساخته اند، مینیاتورهای خود را با «آب» و «رنگ» ساخته اند. هفتاد، هشتاد سال پیش مردی بنام «سمیرامی» در اصفهان بود که کارهای مینیاتور را با «رنگ» و «روغن» انجام میداد و کارهای ریز و ظریف می ساخت و اغلب هم روی قلمدان کار میکرد. پس از او کس دیگری نتوانست کارهای مینیاتور را با «رنگ» و «روغن» روی کاغذ بیاورد و «حاج مصورالملکی» تنها کسی بود و هست که توانست مینیاتورهای رنگ و روغنی بسازد و توانائی خود را در این تجربه جدید نشان داد.

● خود شما در چه سالهایی توانستید پیش استاد بروید و از ایشان تعلیم بگیرید.

دست بخاطر من نیست. همینقدر می دانم که بچه بودم ابتدا پیش آقای میرزا رضا اسلامی کار میکردم بعد از مدتی پیش استاد مصورالملکی رفتم که در آن زمان به سرای «حاجی علی تقی» نقل مکان کرده بودند. و در تمام سالهایی که خدمت ایشان بودم یا خدمت ایشان می رسیدم، بیشتر از هر چیز مینیاتور را یاد می گرفتم. و البته رموز طراحی را هم از ایشان فرا می گرفتم. اجازه بدهید همینجا بگویم که استاد مصورالملکی توانست مینیاتور را به «نهایت» برساند

● میدانید که دست راست استاد مصورالملکی، سالهای سال بود که رعشه داشت. شما که از سنین

» کودکی پیش استاد بودید، آیا علت پیداشدن این ناراحتی را در دست استاد، میدانید؟

مأجرای ریشه دست استاد، داستان مفصلی دارد، همینقدر بگویم که این اتفاق بدنبال پیش آمدن يك آتش سوزی پیش آمده بود که استاد را بهنگام روغن پختن برای ساختن قلمدان گرفتار خودش کرده بود. و ریشه دستشان نیز از عوارض اضطراب و بیماری آن حادثه بود. و در همه سالهایی که من پیش ایشان بودم و با ایشان رفت و آمد داشتم دستش همچنان می لرزید.

● پس چطور می توانست با دست لرزان نقاشی کند.

این یکی از شگفتی های کار او بود و هست و شاید خیلی ها هنوز هم نتوانند باور کنند که او واقعا قادر بود بادست پرلرز نقاشی کند و بسیار هم ظریف و باریك نقاشی کند. برای اینکه معلوم بشود او این کار سخت را چگونه انجام میداد، باید بگویم علاوه بر اراده قوی که استاد داشت، شیوه خاصی را نیز بکار می گرفت. او بهنگام نقاشی دو انگشت زیرین را روی کاغذ مستقر میکرد و بعد با دو انگشت بالائی که قلم را گرفته بود، به نقاشی می پرداخت و از آنجا که ممکن بود خط ها به میل لرزش منحرف و کج بشوند، استاد به شیوه «پرش» خط می کشید. یعنی با يك تکان بخشی از خط را ترسیم میکرد و بعد قسمت دیگر خط را و باین ترتیب تمام طرح را نقاشی میکرد و در نتیجه لرزش های دست هرگز نمی توانست موجب شود که انحراف هایی در خطوط قابلو پیدا شود.

آخرین گفتگوی
رادیو تلویزیون اصفهان
با «حاج مصورالملکی»،
درباره شاهکارش «تخت جمشید»



نقش چهار هزار آدم بر بنای تخت جمشید

«حاج مصورالملکی»، از شاهکارش که هنوز بر دیوارخانه او مانده، همیشه با شیفتگی حرف میزد. از یادهایی که با او مانده بودند و بسیاری خاطره که دیگر در یاد او نبودند و تنها «تابلو» میتوانست آنها را زنده کند: - بنده معلم مدرسه کالج بودم، يك عده محصل، زیر دست من مشق میکردند. در تعطیلات مدرسه، گفتند بیایید برویم شیراز، برای تفریح بگردیم. منم تا آنروز، شیراز و تخت جمشید را ندیده بودم. من بودم و چند نفر معلم انگلیسی و يك عده هم محصل ایرانی. حرکت کردیم رفتیم شیراز، اول رفتیم تخت جمشید و آن بالا. بار اول بود که من تخت جمشید را می دیدم. يك زن بنام «میسس بیلی»، انگلیسی بود، نقاش «طبیعت ساز» بود. آبرنگ میساخت. نشست و همانجا يك دوسه تا از ستونها را با آبرنگ ساخت. که همان تابلوها را هنوز هم نگهداشته ام. منم در مدرسه معلم مینیاتور بودم. یکی از محصلین به من گفت که تو چرا «تابلوئی» نمیسازی؟ من تا آنزمان نه تخت جمشید را دیده بودم و نه اینکه رنگ و اثاثیه همراه داشتم. گفتم. نه.... بعد پیش خودم فکر کردم که نکند که این شاگرد من فکر کند من مینیاتور سازم و

طبیعت ساز نیستم، و «طبیعت سازی» از عهده ام برنمیاد. و همانجا بود که تصمیم گرفتم و پیش خودم گفتم بنای اول تخت جمشید را میسازم. بعد رفتیم شیراز توی خیابان زند، منزل يك انگلیسی به نام «مستر ریچاردز»، و آنجا منزل کردیم. همانجا کاغدی برداشتم و حدایت سعدی «به چه کار ایدت ز گل طبعی» را سیاه قلم، نقاشی کردم.... از آنجا که آمدم اصفهان. در صدد برآمدن نقشه کف بنای تخت جمشید را پیدا کنم. کف بنای تخت جمشید یکصد و سی هزار متر مربع است که داریوش شاه بنا را بر این کف ساخته است. آمدم اصفهان و روزی همان «مستر ریچاردز» را در اصفهان دیدم. تا رسید به من گفتم من نقشه کف بنای تخت جمشید را میخواهم، چکار کنم؟ گفت نقشه بنا پیش «هرسفیلد» است که از طرف دولت ایران در تخت جمشید حفاری میکرد. رفتیم شیراز دو روز از آن نقشه کپی برداشتم. و هنوز هم کف بنا را دارم که «پروفسور پوپ» هم آن نقشه را در کتابش چاپ کرده است.

روز سوم با خود «ریچاردز»، ارتفاع ستونها را که هنوز در تخت جمشید مانده است اندازه گرفتم و نوشتم و چون قانون طبیعت سازی را هم تحصیل کرده بودم و «پرسپکتیو» را میدانستم، آمدم و تخت جمشید را شروع کردم بساختن. تخت جمشید را کوچک کردم و تمام بنا را روی آن آوردم. وقتی تابلو را تمام کردم، فکر کردم، يك حکایتی هم از خود تخت جمشید بسازم و فکر کردم بهترین حکایت هم سلام عید نوروز داریوش- شاه است سلام عید نوروز را هم روی تابلو ساختم. داریوش شاه در ایوان آبادانا است و بطرف تالار در حرکت است.... همه اینها را روی قانون «پرسپکتیو» ساختم. ابتدا پای تابلو آدمهایی را ساختم که نسبت به خود بنای تخت جمشید، کوچک شده اند، من چهار هزار آدم روی تابلو ساختم، که بزرگترین آنها، نه میلیمتر است و کوچکترین آنها چهار میلیمتر.

چهار سال ساختن این تابلو طول کشید و این بیشتر بخاطر تحقیقاتی بود که روی اجزاء این تابلو میکردم و می خواستم درست و اصولی باشد، با حقیقت انطباق داشته باشد. این تابلو را در نمایشگاه بین المللی بروکسل در بلژیک، آمدم و بردند. تابلو را بردند آقای مصطفوی دید و گفت از نظر تاریخی بی عیب است و مطابق تخت جمشید است عیبی ندارد و فرستادند به نمایشگاه بین المللی بروکسل که يك مدال طلا را هم برد.

تابلوئی است در دنیا منحصر

بفرد.

